

بقلم شیوای آقای: ع . قویم

## امیر مسعود سعد سلمان همدانی

۶

امیر مسعود، که اسبابش بر همه شادبها مهیا بود، جشن نوروز را در شب دوم فروردین ماه جلالی در قصر خود دعوتی بـ انکلف میساخت. آن کاخ زیبا و سرای دلگشارا چون درجات فردوس اعلی می آراست و ترتیب ضیافتی میداد چنانکه در دارالملک لاهور کس بیاد نداشت. امراء و سالاران و اعیان در گاه نایب السلطنه، هندوستان و وجوه معارف شهر و سران محترم رابه شب نشینی میخواند. روزتید بمراسم سلام و جشن دربار سیف الدوله محمود اختصاص داشت.

سال نواست و ماه نو و روز نو وقت بهار و فصل گل کامکار عقیده ایرانیان از روزگار باستان در نوروز این است که نخستین روزیست از زمانه، و نوروزش نامیده اند زیرا که پیشانی سال نواست و بدو فلک آغاز یدگشتن، موسم اعتدال دلگشای و بهار جهان افزای، هنگام سرسبزی چمن و شادابی گل.

هذا الربیع و هذه انواره طابت لیالیه و طاب نهاره

وضع این جشن فرخ باستانی را بجمشید پادشاه داستانی خود نسبت داده گویند: در چنین روزی که خسرو ستارگان از نهانخانه حوت به تختگاه حمل میخرامد و بر اوزنک جهان آرائی می نشیند، فراش باد صبا در بسیط خاک فرش زمردین میگستراند و ابر بهاری باغ را از گل و لاله می آراید و راغ را از خس و خاشاک می پیراید، جهان پیر جوانی سر میگیرد، مرغان خوش الحان و بلبلان غزلخوان غلغله شادی برفلک اثیر میادازند

جهان اجمن شد بر تخت او	فرو ماند از فرۀ بخت او
بنو روز نو شاه کیتی فروز	بر آن تخت بنشست فیروز روز
بجمشید بر گوهر افشاندند	مر آن روز را روز نو خواندند
چنین جشن فرخ از آن روزگار	بماندست از خـ روان یادگار

خواجه مهد سلیمان ، که از کارهای دیوانی کناره کرده گوشه‌ای گرفته و همت  
بر اکتساب ثواب آخرت مقصور داشته بود و بزهد و عبادت و تفکر در کمال مطلوب  
انسانیت روزگار میگذرانید ، درین جشن فرخنده شرکت میکرد و ساعتی چند در  
صدر ایوان چون بدر تابان می نشست .

میهمانان در پایان روز چون تریاگرد میآمدند . مجلسی شاهانه و تجمعی تنظیم  
دوستکانیهای افشرد گوارا و میناهای باده ارغوانی و نوشابه های دیگر ، سیرغمها در  
نرگس دانه راست کرده و طبقاتی نقل و حلوا و کلیچه و آچار بر صفاها نهاده .  
بیاراسته مجلسی شاه-وار . بسان بهشتی برنگ و نکار

از بوی عود و عنبر که در طبقه سفلی در مجمرها میسوختند شمیم خوشی از  
دود کشها بیلا میآمد ، محفل را معطر و دماغ یاران را ترمیکرد . تو گفتی که قصر  
استاد سخن رشک بهشت برین و ارتنگ چین است .

مادر گل که دختر شاخ است      دختر رز که مادر طرب است  
نقل در ظرف لاژوردی فام      چون فروزنده اختران شب است

غلامان ماهروی در آن بزم جنت آسا بخودت ایستاده .

ساقیانی که چگوبیم که چگونه یارب      که می گلگون در جام معبزریزند  
زهره در ساغر شان رقص کند هم چو حباب      گاه عشرت که بلب گوشه ساغر گیرند  
مطربان خوش آواز غزلخوان و رامشگران نغمه ساز

امیر مسعود با خاندانی جلیل از سران بومی هند پیوستگی کرده ، همسر  
جوانش که جان صباحت و جهان ملاححت بود با کبریائی شایان و نجابتی نمایان در نهایت  
صلاح و عفاف اطواری پسندیده و حرکاتی دلپسند و لطفی بکمال داشت و اردین را  
خیر مقدم میگفت و بانبسمی نمکین که لمعان دندانهایش بدر و دیوار کاخ خرمی  
و بشاشت می بخشید راهنمایی میکرد بنالاری که سقف مقرنس آن روی هشت ستون  
چوب صندلی قرار داده بودند که بطرز حجاریهای تخت جمشید منبت کاری شده ،



گنبدی بزرولاز ورد آراسته و روزنها بسبک ابنیه عربی برای روشنائی گذاشته بسان منسوجی زربفت کسه گل و بسوته های آن چون نور بچشم داخل شود و مایه سرور بینندگان گردد، زیر کنبد شکار گاهها و میدان گومی بازی و نخلستان و جنگل نگاشته، طاقهای حجرات و سقف مستطیل ایوان و رواقها منقش و دیوارها چنان صیقلی که روی خود را در آن میدیدند، زمین تالار فرشهای الوان و اختلاف رنگ بساطها مرغزاری بود پراز انواع ریاحین چون بنفشه و نرگس و نسربین .

بکاخ اندرون صفحه های مزین در صفحه ها ساخته سوی منظر

یکی همچو دیبای چینی منقش یکی همچو ارتنک هانی مصور

در بنای کاخ زیبای استاد سخن کاشیمهای خوشرنگ چشم نواز بکار رفته بود از اره و کف تالار و رواقها و ایوان را بطرز بدیعی باصندل و آبنوس و عاج زینت داده در ذهرا با ارزیر گرفته بودند .

خود امیر مسعود پیراسیمای گشاده و روئی خوش و لطف و بشاشتی که جبلی اصیل زادگان ایران است از میهمانان پذیرائی و بایگان یگان دل نمودگی میکرد .

مهرجهانتات که پنهان میشد شمع و چراغ می افروختند و محفل را در روشنائی تالی روز میگردند . چون پاسی از شب میگذشت و هنگام شرب مدام میرسید صراحی و جام میآوردند و یاران بیاده گساری میشدند .

کنون خورد باید می خوشگوار که می بوی مشک آید از جو بیار

هوا پر خروش و زمین پر ز جوش خنک آنکه دل شاد دارد بنوش

خنیاگران دست بکار برده بنغمه سازی و نواختن رود و بر بطا میبرد ااختند و قولان بیانک جنگ می گفتند :

اکنون که تر و تازه بخندید روزگار ما و سماع و بادۀ رنگین و زلف یار

استاد سخن همچنانکه روز رزم در تهور و لیری و ناورد سر آمد مردان روزگار خود بود در در مجلس آرائی نیز نظیر و مانند نداشت . موسیقی را خوب میدانست و در

ساختن نغمات طرب انگیز دست توانائی داشت . - موسیقی عشق است ولی عشقی عاری از ماده و جسم . موسیقی زبان احساس و عواطف است ، لکن زبانی فصیح و شیرین ، عظمت موسیقی در مطلق و مجرد بودن آنست .

پس از آنکه دوری چند در میگذشت و اثر حموت شفق بر شاهدان ظاهر و حرارت می دررگ و بی بدید میآمد مستان بیایکوبی و دست افشانی بر میخواستند ، ناله چنگ و رباب بفلک ائیر میرسید . طبقات حلوا و لوزینه و سنبوسه روان میشد و باران بدنان مز و شبچیره دست می یازیدند .

امیر مسعود جشن مهرگان را ، که شانزدهمین روز است از مهرماه و نام آن روز هم مهر است (۱) باقتضای فصل در باغ می آراست . و باغ بهشت را ممانت از فراوانی یاسمین شکفته و ورد و نرگس . - مهرگان از جشنهای نامی ایرانیان باستان است که در دوره اسلامی نیز تا چندین سده باشکوه بسیار گرفته میشده است . استاد عنصری حسن بن احمد بلخی ملك الشعراء در بار درخشان سلطان یحیی الدوله ابو القاسم محمود غزنوی گوید :

مهرگان آمد گرفته فالس از نیکی نهال  
نیك روز و نیك جشن و نیك وقت و نیك حال  
فال پیروزی و زراست آسمان و بوستان  
کان یکی پیروزه جامه است ، این یکی زرین نهال  
گرد برق زراو بر چفته شاخ زرد خویش  
راست پنداری که بدر آویختستو باهلال  
درین جشن فرخنده جوقی از دخترگان زیبای هندی که پای بر زمین میکوفتند  
میهمانان را پذیره میشدند و تا میان سرای سرود گویان و دف زنان و کف زنان پیش میرفتند .  
دوشیزگان کلفام دلفریب خوش اندام کلاله جمع ، شکین از فرق و تارک بر گردن و دوش افشاندند .  
مجلسی چون بهشت آراسته و معاشران ظریف و مطربان لطیف حاضر و وقتی خوش میرفت ، در میان چهار باغ بر کران آبگیری که آبش بصفا زدوده تراز اشک چشم عاشقان و غماز تر از صبح صادق بود .

(۱) در ماههای پاری هر روز نامی دارد و بهفته شماری نیازی نیست .



اذاعلتها الصبا ابدت لها حبكاً مثل الجواشن مة قولاً حواشيبها

لا يبلغ السمك المحصور غايتها لبعدها بين قاصيبها و دانيبها

بدستور استاد سخن در سایه درختان کهن خوانی باتکلف بسیار میگسترده اند، که در علو نفس و بلندی همت طاق و مروت و سماحتش تمام بود. الوان اغذیه لذیذ می آوردند، خوراکیهای از گوشت بره و مرغ می نهادند. . . چهار جاریه نیکو منظر با مجمرهای عود و مجموعه های عنبر ایستاده، ساتکینهای باده ناب مهیا و آماده. همسر امیر مسعود در تهیه شربتهای معطر و نقل و حلوا و کاهه و آچار دستی داشت. . . کاهه پنیر و کشک و امثال آن و آچار ترشی است. راستی که در آن باغ با زهت و صفا و روضه خوشتر از جنت و خرمتر از بهار، در موسمی که سورت گرما شکسته و باد خنک وزیده و گلها شکفته است و از شکفت آن فاختمکان در ستایش بوستان با هزار داستان داستان میسرایند غذا معنی دیگر داشت و خورنده طعام را هائده آسمانی می پنداشت، سیر مانند گرسنه می خورد و ذائقه از آن لذتی می برد که بوصف در نیاید و اندیشه اش زاهد پر هیزگار را شکم پرست نماید.

بزم سرور و بساط باده و نقل و میوه را جای دیگر بر کران سمنزاری می آراستند، سمن زاری چون رخسار دلبران زیبا و بسان فردوس دلگشا، آراسته همچو پر طاوس و پیراسته مانند بزم کیکاوس، در بقعه ای که زمینش چون کلبه گوهر فروشان بانواع جواهر مزین بود و هوایش مانند طبله عطاران از بوی مشک و عنبر معطر، نسیمش فضا را معطر میکرد و عکس آن روی فلک را منور، از هر شاخی هزار ستاره تابان و در هر ستاره آن هزار سپهر حیران.

بضاحك الشمس منها كوكب شرق مؤزر بنعیم النبت مكتمل

لاله و سمن بخرمین در دامن باران ریخته و مشک لادن یمن در پیرامن محفل بییخته. صحن مجلس بطلبهای آبی و امرو و انواع انمار که هر یک راحلاوتی بکمال بود مشحون. همینکه باران پس از صرف خوردنی بس آنجای میشدند تکلفی

میدیدند فوق الوصف. و چون مجلس تازه و انس بی اندازه میگشت ساتکین می آورده دست بکار باده گساری میبردند، ساقیان ماهروی ترك دوگان دوگان می آمدند. قبای لعل پوشیده و در ساغرهای بلورین می ارغوانی میریختند، شراب گردان میشد و دورها پیاپی و مستی بغایت میکشید و نشاط بالا میگرفت. مطربان زخمه میگرفتند، قوالان بآهنگ موزون روح نوازی که لطف و ملاححت آن تشریح نا پذیر بود قول و غزل میخواندند:

سحاب گوئی یا قوت ریخت بر مینا      نسیم گوئی شنکرف بیخت بر زنکار  
بخار چشم هوا و بخور روی زمین      ز چشم دایه باغ و بروی بچه خار  
و با نوای دلر با و ریح افزای خود بر روی مستمعین ابواب مسرت میگشودند.  
دوشیزگان هندی با چشمهای فتنان که دو صد بار از نرگس مست زیبا تر می نمود در آن بزم جنت آسا پای کوبی و دست افشانی و سرود گوئی بر میخواستند. این دخترگان گندم گون ملیح سرور خود را بریاحین و ازهار میآراستند و از گل و لاله کردن بند و حمایل میانداختند و از بسوی خوش آرایش خویش هوا را معطر و دماغ یاران را تر میکردند. مابین دو قوس ابرو و نشان نقطه خالی بود مانند ستاره سوخته‌ای که در میان دو هلال باشد.

گاهی میهمانان حلقه وار می ایستدند و در مرکز آن دایره که حکم پرگار داشت دوشیزگان بسان سیاراتی که پیرامن نوابت دور میزنند پای کوبان و کف زنان در حرکت بودند و از خش خش پوشش رقیق رنگارنگشان در فضا صدای انداختند. جوانان بشعف تمام کف میزدند و باغ را از آوازه‌های مسرت خود پر میکردند، بشاشتی بکمال داشتند و از سر تا پا میخندیدند.

والذ ایام الفتی واحبه      ماکان یزجیه مع الاحباب

صاحب نظران دانند که رقص عبارت از حرکات موزون نیست که داعیه آن در طبیعت موجود باشد و کمال رقص نیز مانند موسیقی بدو چیز بسته است: یکی استعداد



فطری و دیگری مشق. و کر نه بگفته شادروان فروغی چون نیک بنگری همه میرقصند ولی غالباً بد و ناموزون، از آن رو بدیده همیزان بصیر و شناسند کان خیر خوش نمیا بد، بلکه ناپسند مینماید.

یاران گاهی برای تفرج بر میخواستند و دسته دسته حدیث کنان در خیابانهای باغ تمشی میکردند و در طرف چمن و زیر سایه درختان گشن که سر بر آسمان افراخته نرمک نرمک گام برمیداشتند و از هوای لطیف و نسیم روان بخش دریاچه و آبشارهایی که آب در جداولهای مرمر سپید روی هم میفلطید و جلوه بدیع مرغزارها و زیبایی گلها کام میگرفتند.

یکی حوض مرمر در آن باغ دلکش یکی آب دلکش در آن حوض مرمر

بوسعت بود آن چو عمان و قلزم بسپاکی بود این چو و تسنیم و کوثر

بود آب صافی تر از پر تو گیل چو باقوت گون می بسیمینه ساغر

ز موجش عیان عکس رعناغزالان چو در قصر گل چهر گسان سمنبر

بسی نغز فوارهها گوهر افشان بدامان گردون پراکنده گوهر

هر کس آن بزم را از فروغی حوران و ولدان و غزارت خمور و البان مشاهده میکرد

از غایت شگفتی میگفت: «بر این قیاس بود در قیاس خلد برین.»

میهمانان آن روز را با خوشدلی و غبظت، بشب میرسانیده باده ارغوانی می-

نوشیدند و حق باغ گزارده آمدی و پایان روزمستان باز میگشتند. روزی که بشادی

گذرد روز آنست. در آن روز کار فرخجسته مضرات الککل و مفاسد شرب مدام بر

مردم پوشیده و پنهان بود، لذت نشاط آنی سکر باده کشان را از تبعه و مکافات آن

غافل مینمود.

امیر مسعود جشن سده را که طلایه نوروز نامدار و از ملوک باستان ایران یادگار

و آتش سوزی در آن مرسوم است بانکلاف تمام میگرفت.

سده جشن ملوک نامدار است ز افریدون و ازجم یادگار است

زمین امشب تو گوئی کوه طور است کز او نور تجلی آشکار است

وجه تسمیه سده این است که: ازین جشن فرخ تا عید نوروز پنجاه شب و پنجاه روز مانده - یا - سد روز پیش از پنجاهم نوروز است که هنگام دست آمدن محصول و برداشتن خرمن باشد. استاد منوچهری گوید:

اینک بیامدست به پنجاهروز پیش جشن سده طایفه نوروز نامدار  
استاد سخن، که بمراسم و جشنها و آئین باستان ایران دلبستگی خاصی داشت، شب یازدهم بهمن ماه جلالی که لیلۀ آبان روز است درسرای خود خرمنها آتش میافروخت.

ز آن آتشی که بر بلندی بلا  
وز ابر چو بر زند نورش  
مرد ابر بلند را کند روزن  
چون ماه بر آسمان زند خرمن  
ماند تن او چو بسدین ابری  
ز قطره چکان چو ذره گون ارزن  
هر قطره زر که زو جدا گردد  
چون سیم فروفته به پیراهن

و بادوستان ایرانی و هندی و پارسیان و تازیان لاهور و ندیمان و خاصگان و مطربان و قوالان بر ایوان رفیع کاخ می نشستند (شدا یوان بگردار باغ بهار) و آن فرخنده شب را تا سپیده دم بیاده گساری و شادی میگذرانیده بخرمی پایان می آوردند. شبی چون صبح صبحی زدگان مایه فتوحی، دمی مانند رواج راح رسیدگان مفرح روح.

فروزنده شبی روشنتر از روز  
جهان روشنتر از ماه شب افروز  
و آن فرخنده شب را تا سپیده دم بیاده گساری و شادی و سماع میگذرانیدند. و چون تباشیر صبح جهان را پراز مشک تر میساخت می پراکنند، پیش از آنکه فروغ خورشید جهان را منور کند.

امیر مسعود، که خوشی روان را برتر از خوشی تن میدانست و زرو خواسته در نظر بلندش از خاک پست تر مینمود، در این جشنهای نامی به ندیمان و خنیاگران و قوالان درم و جامه میداد و در کرم مبالغت میکرد و بهانه جستی تا چیزی شان بخشیدی زیرا که جود و سماحت وی اندازه نداشت، فتوت در سرشت او مضمحل بود و فضیلت در ذاتش منقرض، مجبول به نیکی



واحسان و مجبور بادای مطالبات وجدان - سخت همتی و فراخ حوصلگی باید تا چنین بزمهای باشکوه و بخششهای شاهانه تواند چیدن و کردن .

جشن سالیانه میلاد مسعود رسول اکرم را خواجه مسعود سعد سلمان در سحرگاه روز دوازدهم ربیع نخستین (۲) در مسجد خود با تکلف بسیار و احتفالی عظیم می گرفت . چون صبح صادق میدید ، پس از پایان دو گانه بامداد که امام نماز اسلام میداد ، خطیب پهای میخواست و همینکه در طی سرودن چکامه شیوای میلادیه :

ضاعت لمولوده الافاق والتصلت      بشر الهواتف فی الاشراف والطفل

بنام نامی خجسته رهنمای راه پویان چراغ دین ابوالقاسم محمد میر سید امیر مسعود چندان دینار و درم نثار میگرد که از شمار بیرون بود



رساله جامع علوم انسانی

(۲) محمد (ص) در فجر روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع نخستین عام الفیل (مطابق یکم نیسان ماه رومی سال ۶۲۲ میلادی) به پنجاه روز پس از آنکه اصحاب فیل هلاک شدند در مکه مکرمه در مکان معروف بسوق اللیل در خانه پدرش عبدالله که بمسجد تبدیل یافته است زاد . رسول اکرم آن خانه را به سر عم خود عقیل بخشید ، فرزندان عقیل پس از پدر آنجا را با امیر محمد بن یوسف تقفی برادر حجاج فروختند و او در کاخ خویش که البیضاء مینامیدندش انداخت . خیزران مادر هارون الرشید پنجمین خلیفه عباسی زادگاه محمد را مسجد ساخت . - از بزرگان شیعه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول کافی که اقدم کتب حدیث است میلاد رسول را دوازدهم ربیع الاول دانسته است . امروز که مسلمین جهان نیازمند بانحاد کلمه هستند ، خوبست ماهم دوازدهم ربیع را جشن بگیریم .